



# بابای تازیتیم، سلام!

یادداشتی از خانم **عذرا موسوی**  
نویسنده

این نامه را به توصیه آقا چون می نویسم. امروز وقتی  
کز کرده بودم گوشه اتاقم و با مامان و بقیه به مسجد  
نرفته بودم، صدای آقا چون را از پشت در شنیدم  
که داشت با عمه پچ پچ می کرد. مطمئن بودم  
که دارند درباره من حرف می زنند. آقا چون دو ضربه به در زد  
و وقتی جوابی نشنید، در را باز کرد، آمد و نشست کنارم.

نفسی را که توی سینه اش حبس شده بود، مثل یک آه

بیرون داد و گفت: «چیه باباجان؟ دلت گرفته؟»

سر تکان دادم، آب دهانم را قورت دادم و سرم را گذاشتم روی زانوهایم. آقا چون دستی کشید روی سرم و گفت: «وقتی دلت برای کسی تنگ شده؛ یعنی یک عالمه خاطره خوش از او دارد توی مغزت وول می‌خورد؛ یک عالمه خاطره که چشم‌هایت را پرآب کرده. شماها با این تبلت و گوشی‌ها خوشید، ولی یک نامه می‌تواند تمام گریه‌ها و غصه‌ها را از دل آدم بشوید و با خودش ببرد. می‌تواند در بهشت را باز کند تا دل آدم از نسیم خنکی که وزیده خنک شود.»

گفت: «دیروز با بابات خداحافظی نکردی...» غروب بود که آقاجون راند سمت جاده و من هر لحظه از تو دور و دورتر می‌شدم، بدون اینکه خداحافظی کرده باشم و رویت را بوسیده باشم. ماه‌ها بود که بغلم نکرده و رویم را نبوسیده بودی و حالا... یاد نهنگِ تنها افتادم. قبل‌ترها داستانش را توی مجله خوانده بودم. نوشته بود، طول امواج صوتی نهنگ‌های آبی و قهوه‌ای بین ۱۰ تا ۳۹ هرتز است، ولی طول امواج صوتی نهنگِ تنها ۵۲ هرتز است؛ برای همین هیچ نهنگی صدای او را نمی‌شنود.

نهنگِ تنها سال‌هاست که طول اقیانوس آرام را می‌رود و می‌آید و چون برنامه مهاجرتش مطابق با هیچ گروهی از نهنگ‌ها نیست، هیچ‌وقت با هیچ‌کدام از آن‌ها برخورد نمی‌کند. هزاران کیلومتر راه را شنا می‌کند و آواز می‌خواند، بدون اینکه نهنگی آواز غمگین او را بشنود. حس می‌کردم من هم نهنگ تنهایی هستم که دارم طول جاده را شنا می‌کنم و از تو دور و دورتر می‌شوم، بدون اینکه آواز غمگینم را بشنوی و بدانی که چقدر دلم می‌خواهد همان جا نزدیکت بمانم.

تمام راه، مامان و آقا چون هیچی نگفتند. مامان چادرش را کشیده بود روی صورتش و هر چند لحظه یک بار، بینی اش را بالا می کشید. به گمانم داشت گریه می کرد. من هم تکیه دادم به صندلی و پلک هایم را بستم. اشکها خودبه خود از گوشه چشمم سر می خوردند و از کنار گوشم پایین می رفتند.

آقاچون دست‌هایم را گرفت توی دستش و گفت:  
«باباجان! از مرگ گریزی نیست. کسی که کشته نشود  
بالاخره می‌میرد، ولی بهترین مرگ‌ها کشته‌شدن  
در راه خداست! جهاد در راه خدا دری از درهای بهشت است  
که خدا آن را به روی دوستان مخصوص خودش باز گذاشته.<sup>۱</sup>»  
نمی‌دانستم آقاچون چطور دلش می‌آید این حرف‌ها را  
بزند. چطور می‌تواند بدون اینکه اشک بریزد یا حتی  
بغض کند، این حرف‌ها را بزند. آقاچون نفس عمیقی  
کشید و گفت: «دخترم! بابات مثل مولی علی بود که  
گفت به خدا سوگند! اگر امیدواری به شهادت در راه خدا  
نداشتم، پا در رکاب می‌کردم و از میان شما می‌رفتم.<sup>۲</sup>  
بابات هم آدمِ جور دیگه مردن نبود.»<sup>۳</sup>

۱. به نقل از علی علیه السلام، سفینه، ج ۲، ص ۵۵۳.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۲۷.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۱۹.

یک دفعه پرت شدم به ده سال پیش؛ همان روزی که با تو و مامان نشستیم بودیم توی صحن حرم امام علی علیه السلام. من سرم را گذاشته بودم روی پای مامان و ماتِ گل‌های سبز و طلایی و آبی و سفید روی گچ‌بری‌های سقف بودم. نور خورشید به زور خودش را از میان روزنه‌ای تو کشیده و پشتم را گرم کرده بود. پلک‌هایم سنگین شده بودند که به مامان گفتم: «سمیه جان! دعا کن من شهید بشوم. تو که دعا کنی، من هم خیالم راحت می‌شود. خدا به حرف تو گوش می‌دهد.»



توی خواب و بیداری بودم و انگار صدایت را از زیر آب می شنیدم؛ گنگ و دور. انگار که خواب دیده ام. دلم از مامان گرفته بود. لابد او دعا کرده بود، ولی صدای آقا چون توی گوشم زنگ می زد که «بهترین مرگ ها کشته شدن در راه خداست، بهترین مرگ ها کشته شدن در راه خداست ...» آقا چون گفت: «عزیزم! مرگ برای مؤمن، مثل رها شدن پرنده از توی قفس است. بابات پرنده ای نبود که بشود توی قفس نگه اش داشت؛ باید می رفت، می پرید.» سرم را چسباندم به سینه اش و گفتم: «برای بابات، تو و بچه های سوریه فرقی نداشتید.»

راستش بابا! اولش حسودی ام شد. هیچ وقت دلم  
نمی‌خواست تو را با کسی شریک بشوم، ولی می‌دانم  
تو که من و مامان را بیشتر از هرکس دوست داشتی و  
یک عالمه خاطره خوشت دارد توی مغز من وول می‌خورد،  
چرا رفتی؟ به قول آقا جون، تو پرنده ماندن توی قفس  
نبودی و باید می‌پریدی پیش خدایی که تو را  
بیشتر دوست دارد. امیدوارم خوش باشی و من و مامان  
را فراموش نکنی. به امید روزی که دوباره همدیگر  
را ببینیم و در کنار هم باشیم.  
تنها دخترت که دلش برایت تنگ شده

